

ASSAR
ART
GALLERY

www.assarartgallery.com

تهران، کوچه خان زده، خیابان لرشهر و کوی برق‌پوشان شمالی،
کد پستی ۱۵۸۷۶ تلفن: ۰۲۱ ۸۸۳۲۶۶۸۹
۱۶ BARFOROUSHAN ALLEY,
IRANSHahr STR., KARIMKHAN ZAND STR.,
15836 TEHRAN-IRAN.
PHONE: (+9821) 88326689
FAX: (+9821) 88343947
info@assarartgallery.com

نور لا

لا، نفی است. نفی، امکان زیستن است. لا، مقدار معینی امکان است. لا، نبودن نور نیست؛ نور تاریکی است که به سر بردن در حدود چیزها را میسر می‌کند. لا، مکانی میان انجام و سوختن است، زیستن در فاصله‌ی دو مرگ است. لا، مکان نیست؛ لامکان است. لا، آستانه است. گذر است. اشاره ناپذیر است. لا، درون نیست. لا، بیرون نیست. لا، نفی درون و بیرون است. لا، درون بیرون است؛ بیرون درون. مغایق است. حق مغایق است. خلاء است. تهی است. غسق است. سیاه است. تا اعماق سیاه است. سیاه بی‌رنگ است. لا، شیء نیست. نابره است. وزن بی‌وزن است. لا، هیچ است. هیچیدن است. نگاه است. نگاه کردن به ناتمام و ناممکن است. لا، زیستن ناتمام و ناممکن است. لا، شاهراه باریک است. سوزن است. هواست. لا، شنیده نمی‌شود؛ پژواک بی‌صداست. لا، به چشم نمی‌آید، در نبض می‌زند. لا، غیاب نیست. حضور است. حضور در حق خویش. لا، امکان ادراک است. لا، آگاهی آگاهی است. طبیعت طبیعت است. شعله است. سوختن است. آب است؛ آب تاریک. مرگ مرگ است. ابدیت است؛ سیاهی لایزال. لا، نور تاریکی است. لا، تاریکی نور است. لا، نفی حضور نیست. لا، حضور نفی است. حرکت ساکن است. جسم روح است. تاریکی روشن است. مدلول مدلول است. "نور علی نور" است. لا، تمامی آن چیزی است که نیست. لا، بودن نبودن است. لا، زیستن مرگ است. لا، نفی است. لا، نفی لا است. لا، لا نیست. لا، لا است. . .

وحید حکیم

Vahid Hakim

1969, Esfahan, Iran

Education 1999 B.A, French Language and Literature, Azad University ,Esfahan, Iran 1990 Fine Art Diploma, Fine Art School, Esfahan, Iran Membership Society of Iranian Painters (SIP) Solo Exhibitions 2011 Assar Art Gallery, Tehran, Iran 2006 Aria Art Gallery, Tehran, Iran 1996 Aria Art Gallery, Tehran, Iran 1995 Aria Art Gallery, Tehran, Iran 1994 Classic Art Gallery, Esfahan, Iran Group Exhibitions 2009 Mah-e-Mehr Art Gallery, Tehran Frankfurt/ Frankfurt Tehran, Tehran, Iran 2008 Mousonturm Cultural Center, Tehran Frankfurt/ Frankfurt Tehran, Frankfurt, Germany 2007 Shams-e-Farhangestan, Farhangestan-e-honar, Tehran, Iran 2007 Meridian International Center, Wishes and Dreams, Washington D.C., USA 2006 Saba Cultural and Artistic Center, 4th International Painting Biennial of Islamic World, Tehran, Iran 2005 Apexart, Too Much Pollution to Demonstrate, New York, U.S.A 2004 Fattima Art Gallery, 3 Weeks with the Winners of 6th Biennial, Tehran, Iran 2003 Tehran Museum of Contemporary Art, 6th Painting Biennial, Tehran, Iran 1998 Tehran Museum of Contemporary Art, Tradition in Iranian Modern Painting, Tehran, Iran 1997 International Exhibition of Modern Painting, Beijing, China 1995 Tehran Museum of Contemporary Art, 3rd Painting Biennial, Tehran, Iran Awards 2003 Selected Artist and Award Winner in the 6th Painting Biennial, Tehran, Iran Other Activities / Publications Author and translator of several essays in the field of Arts and Literature.

وحید حکیم

متولد ۱۳۴۷، اصفهان / تحصیلات ۱۳۷۸ کارشناسی رشته زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه آزاد، اصفهان، ایران ۱۳۹۹ دیپلم هنرستان هنرهای زیبا، اصفهان، ایران / عضو پیوسته انجمن هنرمندان نقاش ایران نمایشگاه‌های انفرادی ۱۳۹۰ تکارخانه اثر، تهران، ایران ۱۳۸۵ تکارخانه آریا، تهران، ایران ۱۳۷۵ تکارخانه آریا، تهران، ایران ۱۳۷۴ تکارخانه آریا، تهران، ایران (همراه با مژگان رسیس) ۱۳۷۳ کالاری کلاسیک، اصفهان، ایران نمایشگاه‌های گروهی ۱۳۸۸ تکارخانه ماه مهر، تهران- فرانکفورت / فرانکفورت- تهران، ایران ۱۳۸۷ مرکز فرهنگی موزاتروم، تهران- فرانکفورت / فرانکفورت- تهران. فرانکفورت، آلمان ۱۳۸۶ موزه فلسطین، نمایشگاه کتاب شمس (غزلیات مولانا)، تهران، ایران ۱۳۸۶ مرکز بین المللی مریدین، آرزوها و رویاهای، واشین، آمریکا ۱۳۸۵ موسسه فرهنگی صبا، چهارمین دورسالانه بین المللی نقاشی معاصر جهان اسلام، تهران، ایران ۱۳۸۳ آقادر آلوگی زیاد است که نمی توان آن را شناخت داد، نیویورک، آمریکا ۱۳۸۳ تکارخانه فاطیما، سه هفته با برنده‌گان بینال ششم، تهران، ایران ۱۳۸۲ موزه هنرهای معاصر، ششمين دورسالانه نقاشی، تهران، ایران ۱۳۷۷ موزه هنرهای معاصر، سنت در نقاشی نوگرای ایران، تهران، ایران ۱۳۷۶ نمایشگاه بین المللی نقاشی معاصر، پکن، چین ۱۳۷۳ موزه هنرهای معاصر، سومین دورسالانه نقاشی، تهران، ایران جوایز ۱۳۸۲ هنرمند منتخب هیأت داوران- برنده لوح افتخار و جایزه در ششمین دورسالانه نقاشی، تهران، ایران سایر فعالیت‌ها تألیف و ترجمه مقالات و جستارهای متعدد در مجلات هنری و ادبی کشور



ASSAR
ART
GALLERY

All rights reserved
No part of this publication maybe copied or transmitted
in any form or by any means without the prior written permission of Assar Art Gallery.

Printed in May 2011
Art Director & Graphic Designer: Iman Safaei
Production Manager: Hooyar Asadian

نکاح دوگانه‌ی خاکستر
باداشتی بر نقاشی‌های وحید حکیم (نورلا)
کیوان یاجغلي

"اثر هنری آفریده‌ی خطری است که سخت تاب آورده می‌شود، آفریده‌ی تجربه‌ای که تا پایان رها نمی‌شود، تا آنجا که دیگر آدمی را یارای ادامه‌ی آن نیست."

توأمان توانند خود فرامی خواهند و نگاهت را پس می‌زنند؛ پنجه‌هایی که طف رنگ بافت‌های سیاهشان حرکت چشمانت را بر سوسی نقاط روشن‌شان گشند می‌کند تا شب اندام‌های در مسیر عصب فرو ریزد، تا درنگ اندام‌های بر تراکم‌های متغیر آن نقاط روشن. در بطن الایق دم به دم تاریک شونده، استیلای سیاه منظرت را ترجمه‌ای از امر محال بنامد، ترجمه‌ای ناممکن از میل و اشتیاقی درین چارکوش‌های قلمرو دوگانه «نورلا» راچه بسا بتوان توأمان هم آن ظلمت روشنگر و درخودنگری دانست که در مقام «مانعی ناپذید شونده» (vanishing mediator) گذار از طبیعت به فرهنگ را میسر می‌سازد، و هم آن روشنایی تاریک‌زایی که به قصد نفی بازنمایی ساطع می‌شود، به نیت نفی نفی.

«نور لا» به منزله کی ظلمتی روشنگر و درخونگر (self-reflexive)، تداعی‌کننده «شب جهان هگل» است، شبی که نفی انتزاعی مطلق را نمایش می‌دهد، شبی که هگل آن را در قطعه‌ای کوتاه، پیش از نگارش «پدیدارشناسی روح»، چنین تصویر می‌کند:

"آدمی این شب است، این هیچ تهی، که همه چیز را در صراحت و سادگی آن در برمی گیرد. اینه که پایانی از تصورات و تصاویری که هیچ گدامشان از آن آدمی نیست، یا هیچ یک را حضوری نیست. این شب، این درون پنهانی طبیعت، که در اینجا، در نفس ناب، در تصوراتی وهم انگیز وجود دارد، شبی است که گردانگرد نفس را می پوشاند، شبی که در آن، اینجا، یک سر خون چکان پرتاب می شود - آنجا یک شیع دیگر، شیخی سپد و موحش، ناگاه اینجا رویارویی نفس، و درست به همان گونه ناپدید می شود. آدمی چنین شبی را در یک نظر می بیند، در یک لحظه، آنگاه که به چشم آدمیان نگاه می کند - به درون شبی که هولناک می شود."

را برتر سینریوندک هنگام تفسیر این قطعه در زمینه‌ای آثار ژیوگ بیان می‌کند که هگل در این قطعه تجربه‌ای «خشن و مخرب» را شرح می‌دهد، تجربه‌ای پیشاسوژه‌ای آفرینش (نا-شخصی) و «ناخودآگاه» تصورات و تصاویری که مبنای ظهور سویزکوبیته‌ی خودآگاه است. این ذهنیت پیشازرهانی (pre-discursive)، پیشاعقلی و ناخودآگاه، بخشی از طبیعت سوره‌ی نخستین است. این قلمرو ذهنی مین خویشتن ناب و بی‌سماست، که قلمرو تاریک اشای خباری اش (یک سر خون‌چکان، شیخ سفید و موحش)، دقیقاً همان چیزی است که گذار از موجود طبیعی به سوره‌ی اجتماعی و فرهنگی را میسر و آسیب‌زا می‌سازد. این همان مقاک نقی گرایانه‌ای است که در نگاه خبره و غریب دیگری سوسو می‌زند؛ مقاک زایش سویزکوبیته؛ شب چشم؛ شب ناب خویشتن؛ حالت خشونت آمیز در خود فروختن؛ اتفاقاً؛ گستن نتمامی پیوندها با جهان عینی؛ نقی اشیا؛ نقی بدن؛ نقی آنچه تقدیم نایابدیر است. شبی که ژیوگ آن را به منزله‌ی نیروی نقی گرا، بینان کن و متلاشی کننده‌ی قوه‌ی خیال (imagination) قرات می‌کند. شبی که در آن نه سویه‌ی ترکیب کننده و سازنده‌ی قوه‌ی خیال، بلکه برخلاف تصور کانت در سنجش خرد ناب، سویه‌ی مخرب و نقی کننده‌ی خیال جان می‌گیرد. آنچه در این شب برانگیخته می‌شود نیرویی است که کرت درهم آشته‌ی اشیای نامیعن را به وحدت نمادین ابزه‌های کرانمند بدل می‌سازد، نیرویی که هر جزئی را از کلیتی که بدان تعلق دارد جدا می‌کند و بدان استقلال می‌بخشد؛ سری بدن یکر، روحی بدون جسم، رنگی بدون شکل، بدنی بدون اندام، اندامی بدون بدن.

این شب موش ب سپیده دمان انسان شدن می آنجامد، به سحر گاه سوزه: عبوری ناگزیر از شب جنون و تاریکی به روز عقل و فرهنگ؛ گذاری آسیب‌زا از وجود طبیعی به سوزه‌ی فرهنگی و اجتماعی؛ شب زایش کلمات بر سکوی قریانگاه اشنا؛ شب تفی ریشه‌ای چیزها؛ شب نکاح خاکستر با اشیا.

گذار از این جنون ناگزیر، سویزکوبیهای در میان نخواهد بود. در تارو و پود این شب، واقعیت به دست نیروی نام داده‌نده‌ی زبان شرحه شرحه می‌شود تا آگاهی سوژه شکل بندد، تا امر نمادین بر زندگی ما سایه افکند، تا امر واقعی همچون امر محال پشت مرزهای شناخت متوصدانه بر جای بماند. سرشت شکافته‌نده‌ی این شب گویی نقی کننده‌ی این سخن بکت است: «وظیقه‌ی اشیا، احیای سکوت است.» «نور لای» از این منظر چه بسا تصویری از بافت درهم تبیده خیال و شناخت باشد، تصویری از درون آگاهی، تصویری که گویی از تابلوی به تابلوی دیگر تاریکتر می‌شود تا شاید بر فروغ زیان بیفزاید. تجربه‌ای پیشاسوزه‌ای که از «هرگ» زندگی می‌آفریند، که در دل داشت این شب، اپرده‌ها را رقم می‌زند؛ آنجا که نقی حضور به خلق «من» می‌انجامد، آنجا که سیاهی تابلو نگاه بیتنده را نزد خود فرامی‌خواند.

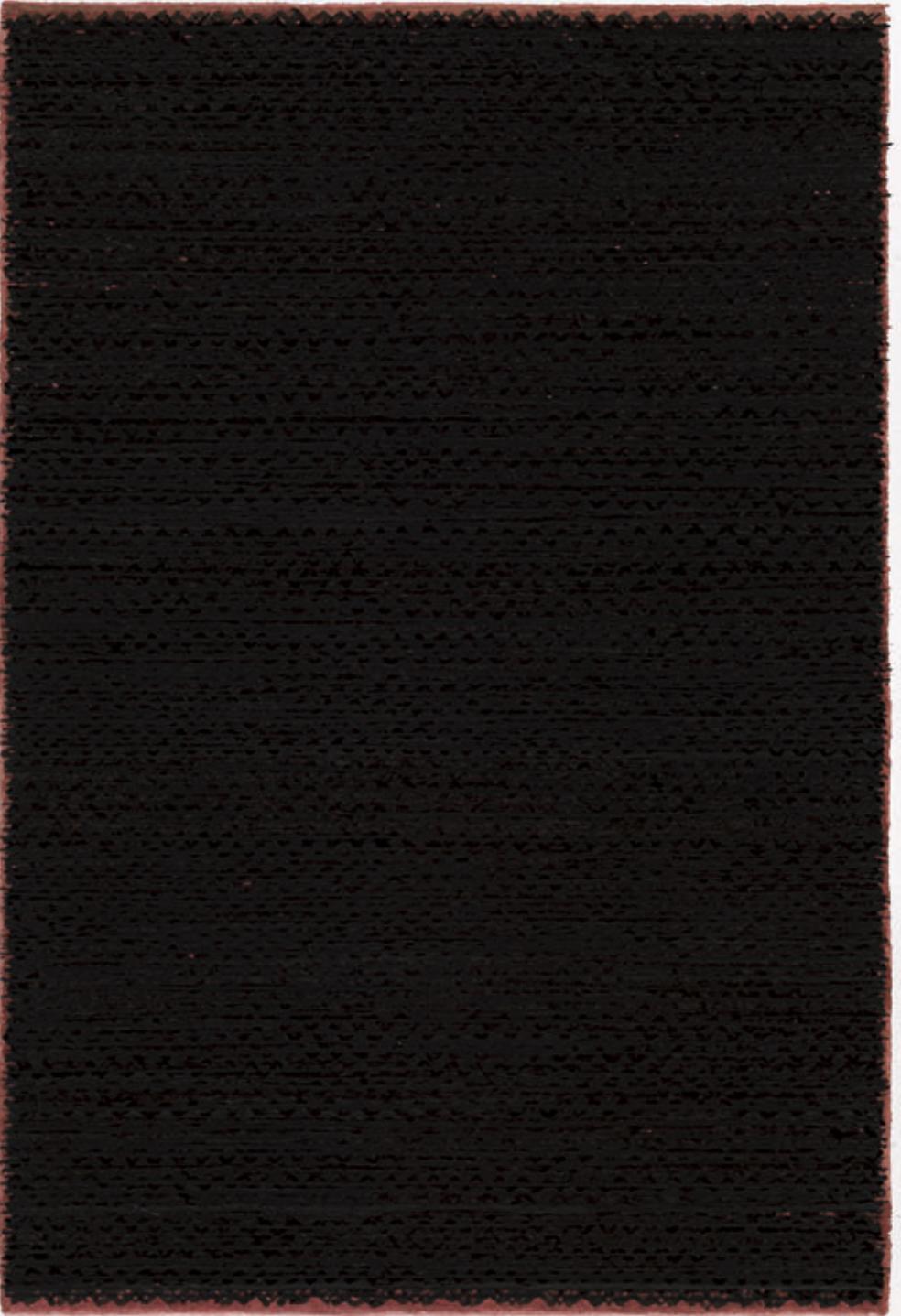
«نور لا» اما در مقام روشنایی تاریک رزا چه بسا تداعی کننده «شب ناگزیر پلاشتو» باشد، نوری که روشنایی اش پرده از فرب پازنمایی بر می گیرد، و توأمان تاریک راست، چرا که امر محال و ناممکن را نشانه می رود. ریشه های نفی بازنمایی را به گواه تاریخ هنر غریب می توان تا عصر منع بازنمایی چهارمین مقدم در قرن سوم میلادی، عصری که شورای کلیسا ای الیور فرمان داد: «بیاد آنچه را تکریم و ستایش می کنیم بر دیوارها نقاشی کنید» و تا عهد شایل شکنی در قرن هشتاد میلادی را دیباپی کرد، عهدی که سرسختانه بیان می داشت: «لوهیت نه در زنگ کرانه گیرد، نه در چوب، نه در سنگ.» ته نشست میراث آن عهد را شاید بتوان از منظری دیگر در هنر انتزاعی بازنمایی کرد، هنری که در آغاز قرن بیستم گویی و سوسهzi تخطی از فرمان متولان ایمان یهودی- مسیحی را در کسوت و سوسهzi تماش امر نمایش تاپذیر به جریانی دوران ساز در تاریخ هنر بدل ساخت، و بدینسان کوشید تا این امتناع درینه و تاریخی را رانگ و طبیعی از تجسس و تجسم بخشد. اما هنر انتزاعی گویی با وام گرفتن صورت آن فرمان مذهبی و نهی کنند، واژگونی محظوی آن فرمان را به ارمغان آورد. به بیان دیگر، اگر شایل شکنان مسیحی بازنمایی چهارمین مسیح را نفی تماشی ابعاد فرا زمنی و لاهوتی او می دانستند و بر این باور بودند که امر مقدس را باید همچون تصویری در دل نقش زد و در سینه نگه داشت، نه آن که با بازنمایی های عینی مایه هی حقارتش شد، هترمندان هنر انتزاعی نیز بازنمایی مجهان عینی را نفی سکوت، آشوب و آن امر ناشناخته های می دانستند که در بطن جهان تن به زبان و بازنمایی نمی دهد. متنها این تفاوت است که ایشان با قدم نهادن در شب نفی بازنمایی و چسمیت پوشیدن بدان شب بر بوم نقاشی، به برآمدن جوانه

اما «نور لا» گویی نفی بازنایی یا نفی نهی را تا سرحد نهایی آن به تماشای گذار، تا آنجا که دیگر چیزی جز پنهانه‌ای تاریک، سیاه و خالی بر جای نمی‌ماند. پنهانه‌ای تاریک که کماکان تقاطعی روشن با تراکمها و پراکندگی‌های متفاوت در آن سوسو می‌زند، چرا که سیاهی مطلق ناممکن است، چرا که جفت مرگ - حضور برخلاف گفته‌ی هایدگر نه امکان پذیری امر ناممکن بدل امکان پذیری امر ممکن است. این پنهانه‌ای تاریک و تهی را چه پسابتوان تصویری از «شب دیگر با شب ناگزیر بالاشو» نامید، شبی که تاریکی‌اش در مقابل با ظلمات «شب جهان هکل» است. شبی که بالاشو آن را در رمان «توماس گستنام» چنین تصویری می‌کند:

"اینجا شب است ... تاریکی هیچ چیز را پنهان نمی کند. اولین احساس من این است که این شب غایب موقت روشنایی نیست. این شب، به سان جایگاه ممکنی از تصاویر، مرکب از همهی آن چیزهایی است که به چشم نمی آیند و شیده نمی شوند، و هنگام گوش سپردن به آن شب حتی یک انسان نیز درمی باید که اگر انسان هم نبود هیچ چیز به گوشش نمی رسید. پس، در این شب واسطین، ناشایدهها و نادیدهها را از همهی آن چیزهایی که شب را قابل سکونت و زیستن می کنند بی بهره آند. این شب برتری تا بد که جز خودش چیزی بدان نسبت داده شود؛ این شب، خنده‌نابذله است."

شیوه که در آن آرام و قارمان را از دست می‌دهیم، هراسان می‌شویم، بی خواب می‌شویم، چرا که در آن شب دیگر هیچ چیز نیست، چرا که آن شب نشانه‌ها محو می‌شوند و کلمات چون کالبدی‌هایی بی‌جان، با چون سنجک پاره‌های رخنه‌تاذیر، در گوش و کثار ذهنمن بر زمین می‌افتدند، شیوه که در آن ناقوس نفی هر آنچه تقسیم پذیر است طینب انداز می‌شود. تاریکی آن شب تمراهی برگذشتن از کلمات و نشانه‌ها به شوق تابیل شدنی ناممکن به حضور واقعی چیزهای است. شیوه که تاریکی آن برخاسته از نکاح حاکستر است با کلمات. «شب تاگیربر بلانتشو (a)» (y) نمایشی از میل و برانگر هترمند / نویسنده به خاستگاه اثر هنری است. شیوه که در آن سوزه با نزدیک شدن به وجود طبیعی چیزها توأمان خودش و اثرش را به مردمی نیرومندتر از مرگ می‌سپارد، به زمزمه‌ای مدام و بی‌پایان، زیرا میلی که همواره در هترمند / نویسنده زبانه می‌کشد حسرت به چنگ آوردن حضور نخستین چیزهای است، حضوری البته محال، حضوری که «شب جهان هگل» تیغه‌ی سخت شکافته‌دارش را در سینه‌ی آن فرو نشاند.

در «شب تاگیربر بلانتشو» ما به اشیا نمی‌نگیریم، ما از سوزگی مان عربان شده‌ایم. در این شب اشیا به ما می‌نگردند، شیوه که در آن گویی شاهد روآوردنگی معکوس (reversed intentionality) هستیم. در این شب «تلالو کم فروع جسمانیت چهان» برانگیخته می‌شود. شیوه که می‌توان آن را بازتابی از حدشکنی بی حد و حصر میل نامید، میل به امر محال، میل به امر واقعی، میل به خاستگاه اثر هنری، روزنہ‌ای به حضور چیزها، به واسطه‌ی زبان.



Untitled, ink on paper, 76x57 cm, 2010

اين شب تصویری از میل ارقه به تخطی از فرمان هادس است، چرا که ارقه مایل به دیدن سیمای همسرش، اوریدیس، در روشنایی روز نیست. او می خواهد در جهان تاریک مردگان به سیمای اوریدیس پنگرد تا بین سان برای همیشه یاد و نام او را در سینه اش نقش زند و بر لبانش ترم کند. هنرمند نیز با قدم نهادن در «شب ناگیر» تیغ بر گلوگاه اثرش می نهاد تا به خاستگاه اثر نزدیکتر شود. هنرمند / تویسنده همچون ارقه به میلش و به قانون پیش (که به واقع نفس بی قانونی است) قادر می ماند، میلی که از مرزهای هر قانونی می گذرد، اثر را ویران می کند تا توأمان به خاستگاه هنر نایل آید. خاستگاه یک اثر به زیان بلاشتو نقطه‌ی عمیقاً تاریکی است که به نظر می رسد هنر، میل، مرگ و شب جملگی معطوف بدان هستند.

در شب بلاشتو تمامی ابژه‌های آشنا ناپدید می شوند و هیچ چیز قابل رویت نیست. تاریکی این شب تجربه‌ی حضور غایب است، تجربه‌ی تن سپردن به اغواری آستانه، آنجا که اشیای روز در خیل غریبی از اشکال بیان، در رستاخیز نایابه‌ها، گم و پیدا می شوند. هنرمند آن سوزه‌ی بی خوابی است که در این شب، هراس وجود را تجربه می کند، بی خوابی شب سیطره‌ی وجود را.

اين شب گستره‌ای است که پرده از میل نقاش و پینته برصم دارد : حركتی از امر نمادین به امر واقعی؛ میلی که زیان را می شکافد تا سوزه را در جار حالتی سازد که تداعی کننده واژه glissement در اندیشه‌ی ژرژ باتای است. حالتی که در آن سوزه پایداری اش را از کف می دهد، مغلق در تهی فضای امر ناشناخته و محال، در آستانه‌ی مفاکی که وحدت نمادین ابژه‌های کرانند را به گشت در هم آشقته‌ی اشیای نامعنی بدل می سازد، در آستانه‌ی حفره‌ی ممکنه‌ای که ناتوانی سوزه را در جدایی از وجود طبیعی چیزها بر ملا می کند، چرا که بازنمایی در صدد مخفی نگه داشتن امر واقعی و استوار آن حرکت خاموش، بی وقه و آشوناکی است که در دل وجود چیزهای طبیعی جریان دارد.

«نور لا» از این منظر پنجه‌ای گشوده به دیگربودگی مطلق است، به دیگری زیان . اما نه بدان خاطر که جذب خوشنده‌اش کنیم، که به تیزاب فهم آشته‌اش کنیم، بل از آن رو که در فاصله نگاهش داریم، از آن رو که «نادیدنی» نگهش داریم، در شعاع قضایی که در آن حضور، بی واسطگی، وجود طبیعی چیزها، و امر تهی همارز یکدیگر می شوند، فضایی ناممکن که نیروی نهفته در آن گواهی بر این سخن بکت است: «وظیفه‌ی اشیا، احیای سکوت است.

«نور لا» از این منظر تصویر میل است، تصویر میل به نگریستن به چهره‌ی اوریدیس در بطن همان مردگان، میل به بی خوابی در شبی که وجود بر آن سیطره افکنده است، تصویری که گویی از تابلوی به تابلوی دیگر تاریکتر می شود تا چه بسا به خاموشی زیان بینجامد، تجربه‌ای پیاسوسزه‌ای که از زندگی «مرگ» می آفریند، که در دل مفاک نایابه‌ها را نشانه می رود؛ آنجا که نفی «من» به خلق حضور می آجماد؛ آنجا که در می بایم یگانه حضور، به گفته‌ی بلاشتو، حضور در دور دست است، دور دستی مطلق، فروکاست ناپذیر و بی‌یابان؛ آنجا که سیاهی تابلو نگاه پینده را پس می زند.

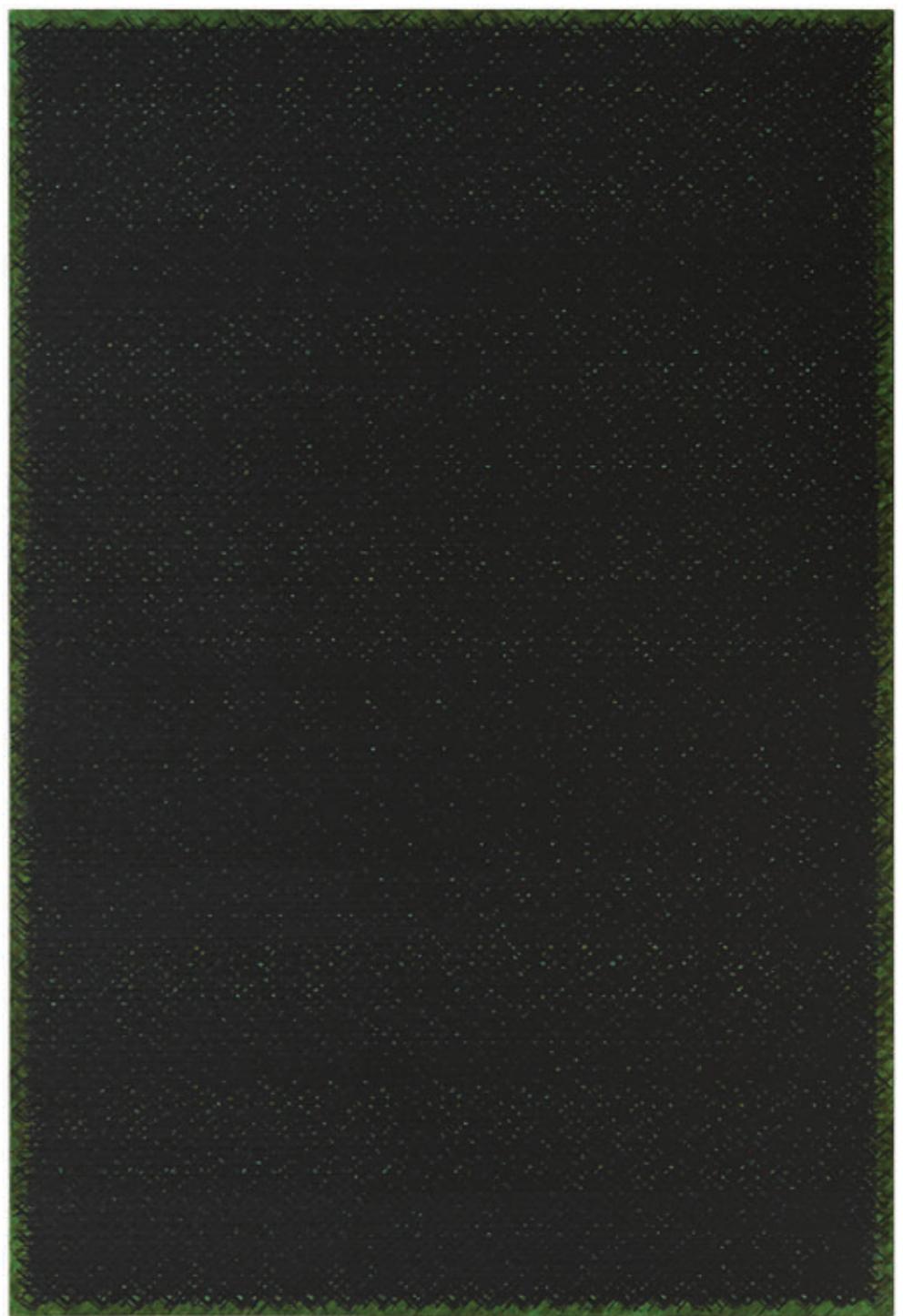
بر مرز میان تصویر آگاهی و نمایش میل، بر باریکه‌ی لغزندگی میان آن ظلمات روشنگر و در خودنگر و آن روشنایی تاریکزا، «نور لا» در سایه روشن بُرنده‌اش، مایبن دو مرگ، طنین این پرسش بلاشتو را بار دیگر به گوش ما می رسد: «چگونه می توان به کشف آنچه عمیقاً تاریک است نایل شد؟»



Untitled, ink on paper, 76x57 cm, 2009 (detail)

Untitled, acrylic on canvas, 140x210 cm, 2010

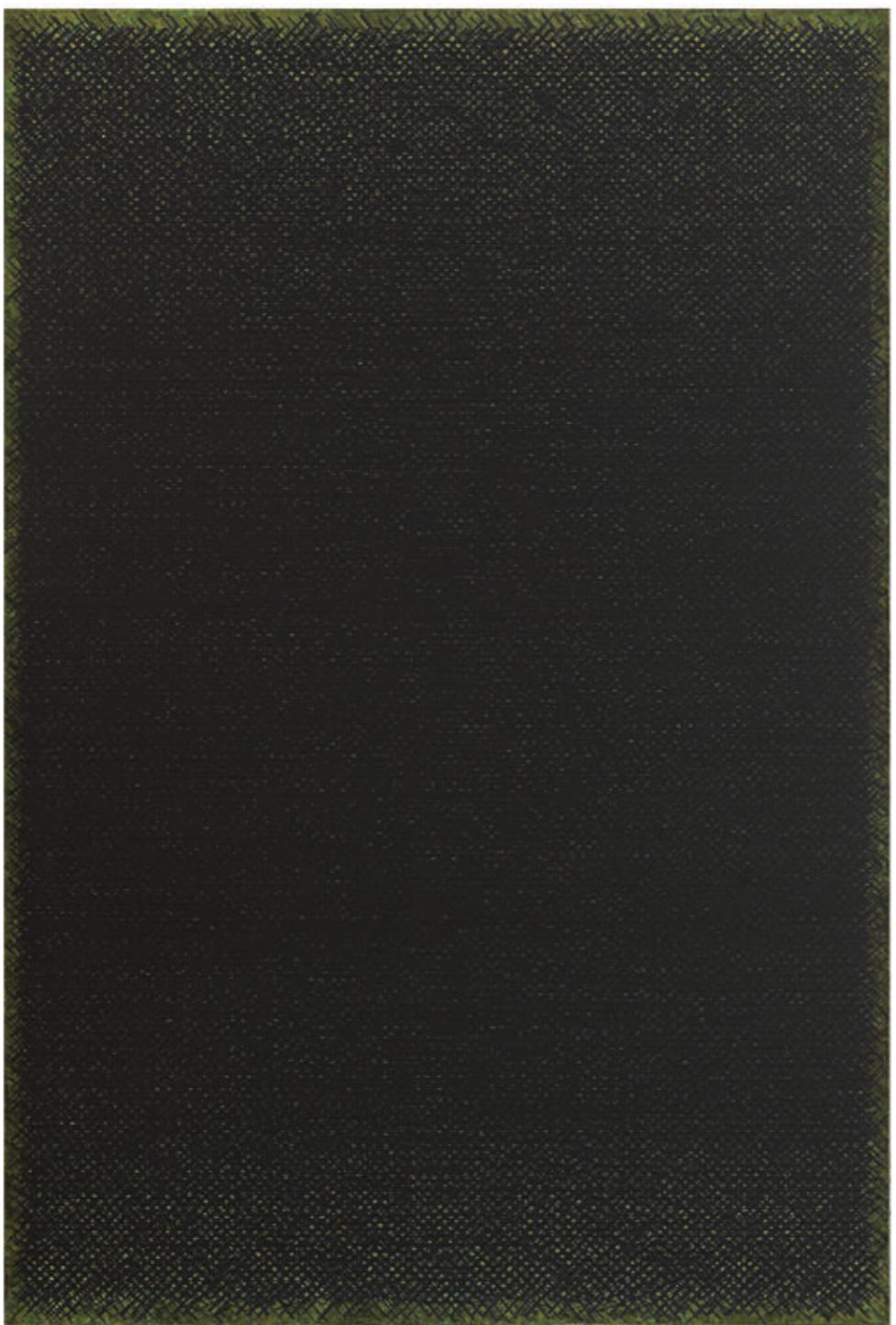




Untitled, acrylic on canvas, 185x125 cm, 2008



Untitled, acrylic on canvas, 185x125 cm, 2008



Untitled, acrylic on canvas, 185x125 cm, 2009



Untitled, acrylic on canvas, 185x125 cm, 2009